

به نام خدا

هفت روز در برزخ

مؤلف :

ایمان رنجبر

انتشارات بامن

(با همکاری سازمان چاپ و نشر ایران - ۱۴۰۲)

نسخه الکترونیکی این اثر در سایت سازمان چاپ و نشر ایران و اپلیکیشن کتاب رسان موجود می باشد

chaponashr.ir

سرشناسه: رنجبر، ایمان
عنوان و نام پدیدآور: هفت روز در برزخ / مولف ایمان رنجبر.
مشخصات نشر: انتشارات با من، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری: ۶۲ ص.؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۳۰۰-۱۵-۳

وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: کتابنامه: ص. ۶۱.

Intermediate state

موضوع: برزخ

زندگی پس از مرگ (اسلام) -- داستان

داستان‌های اخلاقی -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره: BP۲۲۲/۲۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۴

شماره کتابشناسی ملی: ۹۵۰۰۰۳۳

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

نام کتاب: هفت روز در برزخ

مولف: ایمان رنجبر

ناشر: با من (با همکاری سامانه اطلاع رسانی چاپ و نشر ایران)

صفحه آرایشی، تنظیم و طرح جلد: پروانه مهاجر

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۲

چاپ: زبرجد

قیمت: ۵۶۰۰۰ تومان

فروش نسخه الکترونیکی - کتاب رسان:

<https://chaponashr.ir/ketabresan>

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۳۰۰-۱۵-۳

تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵

www.chaponashr.ir





فهرست مطالب

- ۷..... مقدمه
- ۱۰..... مکان کودکی
- ۱۲..... دو گرگ
- ۱۳..... پل صراط
- ۱۶..... سوختن بدن آن‌ها
- ۱۸..... عذاب خواننده ایرانی
- ۱۹..... فروکردن سیخ داغ
- ۲۰..... آویزان بودن با سینه
- ۲۱..... اتاق‌های نیمه‌کاره و کامل
- ۲۲..... فریاد زدن آن‌ها
- ۲۴..... کودکان ازدنیارفته
- ۲۶..... زبانه‌کشیدن آتش
- ۲۷..... هجوم به جسد
- ۲۸..... سگ در قبر





- ۳۰.....کنده شدن گوشت‌های بدن
- ۳۲.....مجازات میت
- ۳۳.....بیرون افتادن زبان
- ۳۴.....دیدن یکی از اقوام
- ۳۵.....همراهی با حضرت معصومه علیها السلام
- ۳۸.....دیدار با امام زمان علیه السلام
- ۴۰.....برخورد با امام حسین و حضرت زینب علیها السلام
- ۴۲.....ورود به بهشت
- ۴۳.....خروج از برزخ
- ۴۴.....پی نوشت
- ۶۱.....کتابنامه



مقدمه

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«عَجِبْتُ لِمَنْ نَسِيَ الْمَوْتَ وَهُوَ يَرَى الْمَوْتَ»؛

«در شگفتم از کسی که مردگان را می بیند و بالین حال مرگ را از یاد می برد».^۱
اوایل حضور من در حوزه علمیه مکتب الصادق علیه السلام شهرستان کازرون بود. در آن زمان یکی از طلبه ها، تجربه برزخی خانم میان سالی را برایم تعریف کرد. یکی از مشاهداتی که از آن داستان در ذهنم باقی مانده بود، عذاب یکی از خوانندگان ایرانی خارج نشین بود.

چند سال بعد از آن جریان که با عنایت الهی و ائمه معصومین علیهم السلام به سمت تألیف کتب دینی رفتم،^۲ شبی در همان مکانی که سرگذشت آن بانوی میان سال را دوست طلبه ام برایم تعریف کرده بود، قرار گرفتیم. به یاد آن واقعه افتادم و چون موضوع یکی از کتاب هایم درباره عالم آخرت بود، با خود گفتم: «ای کاش شرایطی فراهم می شد تا می توانستم آن داستان را به صورت کامل از زبان خود آن تجربه گر بشنوم.»

۱. تمیمی آمدی، غررالحکم، ج ۱، ص ۴۵۹

۲. جهت آگاهی از کتاب های بنده حقیر که در موضوع های گوناگون دینی تدوین شده یا در حال تدوین است، عبارت «وب سایت ایمان رنجبر» را به فارسی در گوگل جست و جو کنید و بعد از ورود به وب سایت در سمت راست آن، اسامی کتب بیان شده است.



آن طلبه هم متأسفانه حوزه علمیه را رها کرده بود و دسترسی به او نداشتم تا درباره آن خانم پرس و جو کنم.

شاید یک هفته نگذشته بود که یکی از اقوام نزدیک، داستانی را از سفر آخرتی بانویی میان سال برایم تعریف کرد که مشاهده عذاب خواننده مذکور هم در آن بود؛ به همین سبب متوجه شدم این خانم ظاهراً همان خانمی است که آن طلبه سرگذشت اش را برایم تعریف کرده بود. از او خواستم که ایشان را نزد من بیاورد تا داستانش را به صورت کتابی در اختیار مردم خوب کشورم قرار دهم.

چندین بار که حدود چند ماه طول کشید، پیگیری کردم؛ اما آن بنده خدا نتوانست او را با خود بیاورد؛ به این دلیل که وقتی آن مادر داستان خود را برای دیگران بیان کرده بود، او را دیوانه خطاب کرده بودند؛ بنابراین خانواده اش به ایشان اجازه نقل دوباره سرگذشت را نمی دادند.

نزدیکی های اربعین سال ۱۴۰۱ ه. ش بود. یکی از مؤمنین در حال سفر به کربلای معلی بود. از او درخواست کردم در کنار ضریح آقا اباعبدالله الحسین علیه السلام دعایی کند تا خود حضرت شرایط دیدار را فراهم فرمایند.

چند هفته بعد از پایان اربعین، همان واسطه در تماسی با من، گفت ایشان راضی شده و فلان روز او را خواهم آورد و ما هم با خوشحالی به محل ملاقات رفتیم.

در دیدار اول ایشان بخشی از مشاهدات خود را بیان کردند؛ اما متوجه شدم که اینها همه داستان نیست؛ پس تلاش کردم او را راضی کنم تا در دیداری دیگر همه مشاهدات را برایم بازگو کند. شکر خدا راضی شد. اما باز هم وعده دیدار مجدد، چند ماه طول کشید.^۱

۱. سال ۱۳۹۴ یا ۹۵ ه. ش بود که مشاهدات برزخی این مادر را از زبان آن طلبه شنیدم. در دیدار دوم از این مادر زمان دقیق ورود او به برزخ در طی هفت روز را پرسیدم که متأسفانه

در دیدار دوم، تجربه‌هایی را از سفر به برزخ بیان کرد؛ به همین دلیل تصمیم گرفتم آن را به صورت کتابی مستقل درآورم که با عنوان «سفری دیگر به برزخ» ان شاء الله چند ماه بعد از چاپ کتاب پیش رو به مرحله چاپ و نشر خواهد رسید.

شایان ذکر است در زمانه فعلی به علت دور شدن بسیاری از انسان‌ها از مسیر الهی و رفتن در پی لذات زودگذر دنیوی و رها کردن زندگی پس از مرگ و اینکه عالم آخرت به سبب تفاوت‌های چشم‌گیری که با عالم دنیا دارد، درک، فهم و قبول این مشاهدات برای برخی از افراد مشکل یا غیرممکن است؛ حتی خود افرادی هم که این مشاهدات را تجربه می‌کنند، برخی یا بسیاری از دیدنی‌ها برای آنان قابل فهم نیست؛ چه رسد به اشخاصی که این سرگذشت‌ها را می‌شنوند؛ بنابراین در صورتی که فردی قصد دارد این مشاهدات را به شکل کتاب یا مستند درآورد، باید با روحانیون و عالمان آگاه مشورت کند و از علوم آن‌ها در روشن شدن تقریبی این مشاهدات کمک گیرد.

در همین راستا سعی من بر این بود که در حد امکان داستان پیش‌رو را با توضیحات لازم، در اختیار مردم خوب کشورم قرار دهم. این توضیحات در قسم دوم کتاب یعنی «پی‌نوشت‌ها» بیان شده است.

از خوانندگان محترم تقاضا دارم که بعد از پایان هر بخش از داستان، در صورتی که در پاورقی آن ذکر شده که به فلان پی‌نوشت رجوع کنید، حتماً مراجعه کنند تا با تفسیر آن بخش از داستان آشنا شوند.

استان فارس شهرستان کازرون ۱۴۰۲/۱/۱

«اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَالْعَافِيَةَ وَالتَّصْرَ»

زمان دقیق آن را به یاد نداشت؛ اما با مطالبی که بیان کرد، مشخص شد در دهه نود این اتفاق افتاده است.





مکان کودکی

شب بود، چشم‌هایم داشت سنگین می‌شد. خواب از چشمانم فراری شده بود، خیلی دوست داشتم بخوابم؛ اما ناراحتی نمی‌گذاشت. با ناامیدی، کتابی در دست گرفتم و باحالت گریه می‌خواندم. گریه‌ام به حدی شدت گرفت که کتاب در دستم خیس شد.

با ناراحتی عرض کردم:

- خدایا! تا کی باید زجر بکشم؟

- عقربهٔ ساعت را نگاه کردم، یک بامداد را نشان می‌داد و بچه‌ها همه در خواب بودند.

در آن حال، پُشتی خود را کنار تلویزیون گذاشتم تا کمی استراحت کنم. تا سر را روی پُشتی گذاشتم، به مکانی دیگر انتقال داده شدم؛ مکانی مانند کوه و بسیار وحشتناک.

درواقع در حال بیداری این اتفاق برایم پیش آمد، نه در خواب.^۱ من به سرزمین کودکی‌ام رفتم. در آنجا یک گونی پر از اهلوک^۲ به پشت داشتم و باید آن را به شکلی که حتی یک دانه آن بر روی زمین نیفتد، به

۱. ظاهراً در حالت بیداری روح از جسم ایشان خارج شده و وارد عالم برزخ شده بود.

۲. «اهلوک» یا «آخرک» گونه‌ای از بادام کوهی است که در برخی از نقاط کشور می‌روید.